

دلایل و چالش‌های مخالفت با مجازات اعدام در ایران^۱

نویسنده: بهنام دارایی‌زاده

دهم اکتبر روز جهانی مبارزه با مجازات اعدام است؛ اما برای حذف مجازات اعدام، آیا ضرورت دارد که درصد قابل ملاحظه‌ای از مردم استدلال‌های مخالفان این مجازات را بپذیرند و با آنان همراه شوند؟ یا این که نهاد «دولت» می‌تواند – یا باید – بدون توجه به این که مردم چه فکر می‌کنند، مجازات اعدام را لغو کند؟

بر اساس گزارش‌های سازمان‌های مختلف حقوق بشری، از جمله آخرین گزارش سالانه سازمان عفو بین‌الملل^۲، ایران همچنان پس از چین بالاترین شمار اعدام‌ها را دارد، و اگر بخواهیم نسبت جمعیتی چین و ایران را لحاظ کنیم، باید بگوییم که ایران به نسبت جمعیتش، بالاترین شمار اعدام‌ها را در کل جهان دارد. بنابراین، لازم است که در کنار پرداختن به موضوعات عمومی و کلی درباره مجازات اعدام، به وضعیت مشخص رژیم حقوق کیفری ایران به‌طور خاص هم اشاره شود. همچنین، پیش از پرداختن به نقش و اعتبار افکار عمومی در برقرار ماندن مجازات اعدام یا لغو آن، لازم است به استدلال‌های مخالفان این مجازات نیز توجه کنیم.

یک: مجازات اعدام بازدارنده نیست. یکی از هدف‌های اصلی و محوری اعمال مجازات‌ها این است که مانع از تکرار جرایم شوند. به سخنی دیگر، رژیم‌های کیفری مختلف، فراخور اهمیت هر جرمی، مجموعه‌ای از تدابیر تنبیهی و محدودکننده را برای مجرمان و خاطیان جامعه وضع کرده‌اند تا احتمال تکرار جرایم به حداقل ممکن برسد. البته این هدف اصلی مجازات در رژیم‌های کیفری به اصطلاح «سکولار» و «عرفی» است. در این نظام‌های کیفری سکولار، با اتکا به پژوهش‌های جامعه‌شناختی، بررسی‌های آماری، یافته‌های جدید جرم‌شناسی و غیره، مجازات یک جرم مشخص در طول زمان ممکن است کم شود، یا در پاره‌ای مواقع، افزایش یابد. این در حالی است که در رژیم‌های کیفری مذهبی، مانند جمهوری اسلامی در ایران، مفهوم «جرم»

۱. این مقاله کوتاه در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۹۶ ه.ش منتشر شده است.

۲. گزارش جهانی مجازات/اعدام: سال ۲۰۱۶، که در سال ۲۰۱۷ از سوی عفو بین‌الملل منتشر شد. این گزارش را می‌توانید در دو زبان انگلیسی و فارسی از پیوندهای زیر بگیرید:

فارسی: [amnesty.org/en/wp-content/uploads/2021/05/ACT5057402017PERSIAN.pdf](https://www.amnesty.org/en/wp-content/uploads/2021/05/ACT5057402017PERSIAN.pdf)

انگلیسی: [amnesty.org/en/wp-content/uploads/2021/05/ACT5057402017ENGLISH.pdf](https://www.amnesty.org/en/wp-content/uploads/2021/05/ACT5057402017ENGLISH.pdf)

در بسیاری از مواقع با «گناه» درآمیخته است؛ «مجازات» یک دستور شرعی ثابت و از پیش تعریف شده الهی قلمداد می‌شود — دستوری که قرار نیست الزاماً نسبتی با تغییرات اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی جامعه داشته باشد و یا با این تحولات تاریخی ارزیابی شود.

از سوی دیگر، سوییۀ فردی اعمال مجازات‌های شرعی هم پررنگ است، تا این اندازه که گفته می‌شود اعمال مجازات‌ها در درجۀ نخست به سود خود مجرم (گناه‌کار) است. مجرم و گناه‌کار در همین جهان مجازات می‌شود تا در «آخرت» جزای الهی کم‌تری را تحمّل کند. لذا، این گفته می‌تواند قابل دفاع باشد که در چهارچوب «حدود اسلامی»، «امر مجرمانه» و خود «مجرم» کم‌ترین نسبت را با جامعه و مقتضیات عینی آن دارد. البته پنهان نمی‌توان کرد که آن‌چه اشاره شد تنها درباره مجازات‌های شرعی (حدود و قصاص) مصداق دارد. در نظام کیفری ایران، دستۀ دیگری از مجازات‌ها نیز اجرا می‌شود که در اصطلاح فقهی به آن‌ها مجازات‌های «تعزیری» می‌گویند — با این توضیح که این دسته از مجازات‌ها خاستگاه شرعی مشخصی ندارد (از جرایم کوچک رانندگی تا اختلاس‌های بزرگ مالی، همگی می‌توانند در زمرۀ «جرایم تعزیری» طبقه‌بندی شوند). بنابراین، از قانون‌گذار جمهوری اسلامی و دستگاه قضایی حاکم انتظار می‌رود که، مانند هر رژیم حقوقی دیگری، اثرگذاری این دست از مجازات‌ها را از دریچۀ «کاهش شمار جرایم» ارزیابی کند.

واقعیت این است که نه‌تنها در ایران، بلکه در سایر جوامعی که در آن‌ها «مجازات اعدام» اجرا شده است، این مجازات کارآیی قضایی مورد انتظار را نداشته است. پژوهش‌های پرشماری^۳ در دست هست که نشان می‌دهد «مجازات اعدام» باعث کاهش دست‌کم معنادار جرایم نشده است. برای نمونه، از ابتدای قدرت‌گیری نظام جمهوری اسلامی، چندین هزار نفر در ایران در پیوند با جرایم موادّ مخدّر، دستگیری، محاکمه، و اعدام شده‌اند. در حال حاضر، حتّی برآوردها و اظهارنظرهای رسمی و دولتی نیز از آن حکایت دارند که این شمار بالای اعدام‌ها در ایران باعث کاهش موارد قاچاق یا مصرف موادّ مخدّر نشده است. جرم‌پدیده‌ای اجتماعی است، و اگر یک رژیم حقوقی نخواهد که این مؤلفۀ محوری را در نظر بگیرد، و نخواهد که به ریشه‌ها یا عوامل اجتماعی بروز جرایم بپردازد، بی‌تردید در سیاست‌گذاری‌های کیفری خود شکست خواهد خورد.

دو: مجازات اعدام غیرقابل بازگشت است. یکی دیگر از اصلی‌ترین دلایل مخالفان «مجازات اعدام» این است که اگر خطایی در روند رسیدگی‌های قضایی رخ دهد، این خطا و اشتباه به قیمت جان یک بی‌گناه تمام می‌شود و

۳. بنگرید به مقاله «Estimating the Impact of the Death Penalty on Murder»، نوشته John J. Donohue و Justin Wolfers، انتشاریافته در نشریۀ *American Law and Economic Review*، دورۀ ۱۱، شماره ۲، در تاریخ دسامبر ۲۰۰۹. نسخه مقدماتی این مقاله در این نشانی دسترسی‌پذیر است: scholarship.org/uc/item/1gk0r77m

غیرقابل جبران است. «امکان اعاده دادرسی» از اصول شناخته شده هر دادرسی منصفانه‌ای است؛ این در حالی است که با اجرای حکم اعدام، امکان «اعاده دادرسی» در صورت اشتباه‌های قضایی، یا به دلیل یافتن هر شاهد و مستند دیگری، به کلی منتفی خواهد شد.

از سوی دیگر، آشکار است که دادرسی‌ها و رسیدگی‌های کیفری در ایران لزوماً منصفانه نیستند. در بسیاری از پرونده‌ها، به ویژه در پرونده‌های سیاسی-امنیتی یا جاسوسی و...، ابتدایی‌ترین حقوق متهمان هم معمولاً رعایت نمی‌شود: حق دسترسی به وکیل انتخابی محدود است. متهم تا ماه‌ها ممکن است که در سلول‌های انفرادی نگاه داشته شود و ارتباط او با بیرون قطع باشد. دادگاه‌هایی غیرعلنی برگزار می‌شوند و هیچ نظارت بین‌المللی‌ای هم از سوی سازمان‌های مستقل حقوق بشری وجود ندارد.

با توجه به چنین شرایطی، می‌توان برآورد کرد که احتمال بروز خطاها و بی‌قانونی‌های قضایی تا چه اندازه بالا است. این را نیز در نظر بگیرید که در جرایم مرتبط با مواد مخدر (که گفته می‌شود بیش از هشتاد درصد اعدام‌ها در ایران مربوط به آن‌ها است)، تنها یک قاضی در «دادگاه‌های انقلاب» عهده‌دار پرونده است، دادگاهی که نفس وجود و فعالیت آن غیرقانونی و حتی مغایر با خود قانون اساسی ایران است.

سه: مجازات اعدام نسبتی با اجرای عدالت ندارد. گفته می‌شود که تحقق عدالت از اهداف اصلی اجرای مجازات است؛ به این معنا که، از یک طرف قربانی باید بتواند خسارت‌های وارداً آمده به خود را جبران کند، و از طرف دیگر، در چهارچوب اصول و ضوابط یک دادرسی منصفانه، با مجرم با هدف اصلاح و برگشت آنان به جامعه برخورد شود. از ایرادهای اصلی به «مجازات اعدام»، یکی هم این است که امکانی برای اصلاح و بازگشت مجرم به جامعه باقی نمی‌گذارد؛ به این معنا که، حتی اگر هیچ خطای قضایی‌ای نیز رخ نداده باشد و مجرم به واقع «گناه‌کار» باشد، دیگر امکان یا فرصتی برای اصلاح یا حتی جبران خسارت‌های وارداً آمده وجود ندارد.

از سوی دیگر، یکی از مسائل اصلی مجازات شرعی «قصاص نفس» این است که مفهوم پیچیده و چندوجهی «عدالت» به خون‌خواهی و «انتقام شخصی» تقلیل داده می‌شود. روشن است که فردی که عزیزی را از دست داده، به لحاظ عاطفی یا روانی، توان تصمیم‌گیری درست یا توان تشخیص امر عادلانه را ندارد. ایراد اصلی در «قصاص نفس» این است که دستگاه قضایی اسلامی خود را کنار می‌کشد و تصمیم‌گیری درباره مجرم را به فرد یا افرادی وامی‌گذارد که زخم‌خورده و عزادارند، احتمالاً دانش و تخصص لازم را ندارند، و حتی ممکن است که به لحاظ فردی خودشان انسان‌های اخلاق‌گرایی نباشند. افرادی که در چنین وضعیتی قرار

دارند و به لحاظ روحی و روانی آسیب دیده‌اند، توان تشخیص امر عادلانه را ندارند، و در نهایت همه چیز ممکن است که به «انتقام شخصی» فروکاسته شود.

چهار: اعدام یک قتل برنامه‌ریزی شده و بازتولید خشونت است. در بند پیش درباره مجازات «قصاص نفس»، اشاره شد که در چهارچوب رژیم جزایی اسلامی، دولت یا، در معنای فقهی، «حاکم» خود را کنار می‌کشد، و در نهایت مقدمات قتل دیگری را فراهم می‌آورد. در همین حال، جامعه نیازمند آرامش است و نیاز دارد که با نفس قتل و خشونت و کشتن مقابله شود. واقعیت این است که اعدام مجرمان در ملأ عام چیزی جز تماشای نمایش دولتی مرگ نیست، و در نهایت به نفرت‌پراکنی بیشتر و بازتولید گسترده‌تر خشونت خواهد انجامید. اما پنهان نمی‌توان کرد که در این میان، ساختارهای سیاسی-اجتماعی بسته و استبدادی می‌توانند از این شرایط به سود خود استفاده کنند و از «اعدام در ملأ عام» یا «نفس وجود مجازات مرگ» در راستای تحکیم کنترل اجتماعی، سیاست‌های امنیتی، و هراس‌آفرینی در جامعه بهره گیرند.

پنج: اعدام مجازاتی بدنی است. یکی از دستاوردهای اصلی رژیم‌های کیفری نوین این است که «تن» یا «بدن» مجرم دیگر موضوع مجازات نیست. اگر همین امروز به اسناد متفاوت حقوق بشری مراجعه کنید، متوجه می‌شوید که «مجازات بدنی» را به عنوان «شکنجه» محسوب می‌کنند. برای نمونه، اگر فردی محکوم به مجازات شلاق شده باشد، یا متهم به جرمی باشد که مجازات آن شلاق است، برابر قوانین یا رویه حقوقی بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته، می‌تواند تقاضای پناهندگی کند؛ در حالی که برابر موازین جزایی اسلام (مشخصاً در حدود و قصاص)، «بدن مجرم» موضوع اصلی و محوری مجازات‌هاست. در سراسر فقه اسلامی، جرمی نیست که مجازات آن به نوعی با تن یا بدن مجرم مرتبط نباشد. تمامی مجازات‌های اصلی اسلامی بدنی‌اند: «شلاق»، «رجم» (سنگسار)، «بریدن دست و پا» (در سرقت مستوجب حد و محاربه)، و «قصاص عضو» و غیره، از این جمله‌اند. «اعدام» هم مجازاتی «بدنی» است، که تمامی جان و هستی مجرم را هدف قرار می‌دهد. در ایران، «مجازات مرگ» یا می‌تواند همانند «ارتداد» و «قصاص نفس»، جنبه شرعی مشخصی داشته باشد، یا مانند جرایمی نظیر «اخلال در نظام بانکی کشور» یا «قاچاق مواد مخدر»، هیچ خاستگاه و وجه شرعی و مذهبی روشنی هم نداشته باشد. اما در هر حال و با هر تفسیری، «مجازات اعدام» در نهایت مجازات شدید بدنی‌ای محسوب می‌شود که بنابر معیارهای رژیم‌های کیفری در کشورهای توسعه‌یافته، بدوی و ارتجاعی است.

حال که به برخی از اصلی‌ترین دلایل مخالفان اعدام، مشخصاً با توجه به رژیم کیفری حاکم در ایران، اشاره شد، باید به مسئله اساسی دیگری توجه کرد: اگر مردم در نهایت این استدلال‌ها را نپذیرند و افکار عمومی همچنان بر این عقیده باشد که «مجازات اعدام»، دست کم در پاره‌ای از جرایم عمده لازم است، واکنش یک دولت مترقی و مسئول چه باید باشد؟ آیا باید پی‌گیر خواست عمومی باشد یا مستقل از این که مردم چه فکر می‌کنند، مجازات اعدام را لغو کند؟

بسیاری از پژوهشگران حقوقی بر این باورند که «حق حیات» در زمره «حقوق طبیعی» است؛ اندیشه «حقوق طبیعی» نیز بنیان نظام «حقوق بشر» در شکل کنونی است. براساس این اندیشه، انسان‌ها به صرف انسان بودن یا بنا بر طبیعت ذاتی خود حائز مجموعه‌ای از حقوق و آزادی‌ها هستند. در یک اندیشه مذهبی حق محور، معمولاً گفته می‌شود این آفریدگار است که این حقوق و آزادی‌ها را به بندگان خود اعطا کرده است. در گفتمان مذهبی، معمولاً به این قبیل حقوق «حقوق الهی» می‌گویند؛ در حالی که در یک باور «زمینی» و سکولار، «طبیعت» جای «خدا» را می‌گیرد و انسان‌ها بدون این که لازم باشد به خدایی معتقد باشند، به طور «طبیعی» از این حقوق و آزادی‌ها برخوردار دانسته می‌شوند.

پذیرش اندیشه «حقوق طبیعی» پیامدهای متفاوتی دارد. اولین آن‌ها این است که این حقوق و آزادی‌ها به طور «پیشینی» تعریف می‌شوند و بسته به «شناسایی» یا «تأیید» هیچ نهاد، مذهب، یا قدرتی نیستند. به سخن دیگر، حتی اگر حکومت‌ها یا سایر نهادها یا قدرت‌های عمومی بخواهند که این حقوق و آزادی‌ها را نادیده بگیرند، نمی‌توانند که منکر وجود آن‌ها باشند. «حق حیات»، به اعتبار آن که در زمره مهم‌ترین «حقوق طبیعی» به شمار می‌رود، وجودش بسته به شناسایی دولت‌ها یا عموم مردم نیست و نایستی که به آن‌ها بیش از حد اهمیت داد. در خود ایران، واقعیت این است که به رغم تمامی استدلال‌هایی که مخالفان مجازات اعدام، آن هم با توجه به ساختار سیاسی-حقوقی جمهوری اسلامی، ارائه می‌دهند، این مجازات همچنان مورد تأیید بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم ایران است. این «مردمی» هم که از آن‌ها نام می‌بریم الزاماً موافقان و همراهان ایدئولوژیک نظام جمهوری اسلامی نیستند. بسیاری از آن‌ها حتی ممکن است که در شمار مخالفان یا منتقدان جدی سیاست‌ها و برنامه‌های اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی جمهوری اسلامی نیز باشند، اما با این حال، ممکن است به طور قاطع از سیاست‌های خشن جمهوری اسلامی، در برخورد با مجرمان و قاچاقچیان مواد مخدر، یا آن دسته از به حاشیه رانده شدگان اجتماعی که «اراذل و اوباش» خوانده می‌شوند، حمایت کنند.

در نتیجه، احقاق هیچ یک از «حقوق طبیعی»، از جمله «حق حیات»، را نباید به آرای عمومی وا گذاشت و

چنین کاری لازم نیست. «حقّ ازدواج همجنس‌گرایان» و «وجود آزادی‌های مذهبی» نیز چنین وضعیتی دارند، و دلیلی ندارد که از عموم مردم در این باره نظرخواهی کرد. آن‌چه نیاز است، وجود یک دولت مسئول و مترقی است و نه حمایت عموم و گستردهٔ مردمی. روشن است که وضعیت مطلوب این است که عموم مردم از این قبیل حقوق و آزادی‌های اساسی پشتیبانی کنند؛ اما دولت‌های مسئول و مترقی نباید در انتظار «تأیید عمومی مردم» بمانند. دولت‌ها مسئول هستند که حقوق و آزادی‌های اساسی، از جمله «حقّ حیات»، را تأمین کنند، حتی اگر درصد قابل ملاحظه‌ای از مردم نیز با آن‌ها مخالف باشند.

مأخذ این مقاله دفترهای آسو ۱۳: دربارهٔ اعدام (به‌کوشش فرهاد ثابتان)، صفحه‌های ۲۱۱ تا ۲۱۸، منتشرشده در آذر ۱۳۹۹ ه.ش، است (aasoo.org/fa/daftarha/3144) و حقّ چاپ و نشر آن به «نشر آسو» تعلّق دارد. متن مقاله یک بار ویرایش صوری و فنی شد. همهٔ پانوشت‌ها (جز پانوشت یکم) مبتنی بر پیوندهای نویسنده به خارج از متن، به مقاله اضافه شده است. - بازنشردهنده